

دو سوء تفاهم در بحث نظریه‌های ادبی

سعید رضوانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)

نقد ادبی در ایران پیشینه‌ای دراز دارد. مطالب گوناگونی که قدمای ما در معرفی و سنجش آثار ادبی نوشته‌اند (مثلاً شروح آثار عرفانی و بخش‌های توضیحی یا تفسیری بسیاری از سفینه‌ها) اسنادی هستند که نشان می‌دهند رویکرد علمی به ادبیات در ایران قدیم سابقه و دستاوردهایی داشته است. اما این رویکرد در ایران امروز از جنس دیگری است. در این دوران، در نقد و تفسیر ادبی از راه و روش ادیبان و اندیشه‌مندان غربی الگو گرفته شده است. اگر از برخی بی‌اعتنایی‌ها و دهن‌کجی‌ها به ظرفیت‌های ادبیات خود بگذریم، این اقتباس را البته نمی‌توان و نباید محکوم کرد. مدرنیته به حکم روند و شرایط مشخص تاریخی نه نزد ما بلکه در غرب پدید آمده است. ما باید یا آن را از غرب می‌آموختیم و یا همچنان بر سنت پای می‌فشردیم.

باری، با پدید آمدن ادبیات مدرن در ایران، به نقد ادبی، به حکم پیوند نزدیکی که ادبیات مدرن در غرب از ابتدا با نقد داشته، توجه بیشتری شده است. مقدار نوشته‌هایی که، طی صد سال اخیر، در آنها به بررسی شعر و داستان مدرن ایرانی پرداخته شده آسان به شمار در نمی‌آید. با رونق گرفتن کار نقد ادبی، نظریه‌های ادبی نیز رفته‌رفته از جهان غرب به ایران وارد شدند. این نظریه‌ها ابتدا بیشتر به صورت غیرمستقیم، یعنی از طریق نوشته‌های ناقدانی که الگوی کار خود را از غرب می‌گرفتند، در بینش و بحث‌های ادبی

ما تأثیر کردند - شاید حتی بی آنکه ناقدان خبر داشته باشند که، با این الگوبرداری، نظریه‌ای را نیز مبنای کار خود قرار می‌دهند. اما آرام آرام اهل ادب ما با خود نظریه‌ها نیز تا حدی آشنا شدند، نام‌های نظریه‌های ادبی غربی - اغلب به صورت انگلیسی آنها - در نوشته‌های ناقدان ایرانی پدیدارگشتند؛ آثار ادبی، با استناد مستقیم به نظریه‌های ادبی، نقد شدند، و برخی از نظریه‌ها، به خصوص آنها که با اندیشه‌های چپ سیاسی به گونه‌ای سازگاری داشتند، پیروانی ثابت قدم از میان صاحب‌نظران در ادبیات مدرن ایران پیدا کردند.

غرض از آوردن این مقدمه آن بود که آشنایی با نظریه‌های ادبی در کشور ما، هرچند در اغلب موارد عمیق و جدی نبوده است، سابقه دارد و چندان تازه نیست. اما از ابتدای دهه ۱۳۷۰ تا کنون، توجه به نظریه‌های ادبی در ایران ابعاد جدیدی پیدا کرده که البته با روند جهانی افزایش اهمیت نظریه‌ها در نقد ادبی همخوانی دارد. در این سال‌ها، از سویی، آثار متعدد، بعضاً از نوع مرجع، ترجمه و تألیف شده‌اند که نظریه‌های ادبی را به اجمال یا به تفصیل به فارسی زبانان می‌شناسانند و، از سوی دیگر، بحثی مداوم در محافل ادبی و دانشگاهی ایران درباره نظریه‌های ادبی و انواع مسائل مربوط به آنها جریان دارد. جامعه ادبی مدرن ما، از طریق همه رسانه‌ها در این بحث شرکت دارد و آراء متنوعی را با مخاطبان در میان می‌گذارد. با وجود این، تفاوت مهم این جریان با نوع توجه ناقدان و ادیبان ایرانی به نظریه‌های ادبی در دهه‌های پیشین کیفی است نه کمی. ادیبان امروز ما، به خلاف ادیبان گذشته که، در اغلب موارد، جز متون ادبی را در نظر نداشتند و نظریه‌ها را تنها در چارچوب نقد متون به کار می‌بردند، به نظریه‌های ادبی رویکردی صرفاً عملی ندارند. اکنون نظریه‌های ادبی خود موضوع بحث‌اند و سؤال‌های گوناگونی که در رابطه با آنها طرح شده جهت بحث را تعیین می‌کنند. آری، در ایران امروز، نظریه‌های ادبی از ابزاری ناآزموده در دست ناقدان عجول به زمینه‌ای برای تحقیق و تفحص علمی بدل شده‌اند.

رویکرد نظری امروزی به نظریه‌های ادبی برای ادبیات‌شناسی ما گامی به پیش است و باید آن را بی هیچ شک و شبهه‌ای مثبت ارزیابی کرد. اما از آنجا که ما در علوم نظری جدید تقریباً هیچ سابقه و دستاورد درخور ذکری نداریم، بحث نظریه‌های ادبی هم

در کشور ما در سطحی ابتدائی جریان دارد و، در مواردی، دچار سوء تفاهم‌های بزرگی است که آن را به بیراهه می‌کشانند. این سوء تفاهم‌ها، از سویی، از بی تجربگی ما در علوم نظری جدید و، از سوی دیگر، از آن ناشی می‌شوند که نظریه‌های ادبی را خود ما از غور در آثار ادبی برنیاورده‌ایم بلکه همه آنها را از غرب به وام گرفته‌ایم و طبعاً دور از انتظار نیست که، در این وام‌ستانی، برخی نکات را درست درک نکرده باشیم.

هدف از این مقاله انگشت نهادن بر دو سوء تفاهم و تا حد ممکن رفع آنهاست - دو سوء تفاهم که در بحث نظریه‌های ادبی بیش و کم شایع است و رفع آنها، به گمان من، می‌تواند از اتلاف نیروی شرکت‌کنندگان در بحث بکاهد و بحث را به سمت و سویی پرحاصل‌تر سوق دهد. سوء تفاهم اول به شرایط لازم برای نظریه‌پردازی یا به چگونگی پیدایش نظریه‌ها و سوء تفاهم دوم به کاربرد نظریه‌ها در نقد آثار ادبی مربوط است.

نظریه‌پردازی و شرایط لازم برای آن

اکنون که نزدیک به دو دهه از شدت گرفتن بحث نظریه‌های ادبی در کشور ما می‌گذرد، برخی از شرکت‌کنندگان در این بحث از ضرورت نظریه‌پردازی در ایران سخن به میان آورده‌اند و جامعه ادبی را به تدوین نظریه ادبی بومی فرا می‌خوانند. به نمونه‌ای از این فراخوان‌ها نظر افکنیم. صادق کریمی می‌نویسد:

در پژوهش و نظریه‌پردازی ادبی همیشه مصرف‌کننده یافته‌های مغرب‌زمین بوده‌ایم و نبود تفکر انتقادی و انگیزه‌های لازم در این امر (نظریه‌پردازی ادبی) همواره ما را به یک سیکل بسته و باطل می‌رسانیده. در طول تاریخ ادبیات ما، کتب و رسائل متعددی در شرح و بسط انواع شعر و بدایع و صنایع شعری نگاشته شده است و تذکره‌ها و یادمان‌ها نیز مضاف این موضوع‌اند. اما همه اینها کلی‌نگر و نازوشمند و غیرمتدولوژیک بوده‌اند. به نظر می‌آید جای طرح و ارائه یک دکترین در حوزه نظریه ادبی ایرانی خالی است و این مهم بر عهده شاعران و نویسندگان حرفه‌ای است که تعدادشان نیز اندک نیست [...]! (برگرفته از «درباره شعر میتراپیک، شعر حافظه ملی» ← منابع اینترنتی)

در میان کسانی که جای نظریه ادبی ایرانی را خالی می‌بینند و ادبیات‌شناسان را به تدوین آن دعوت می‌کنند، صدای مسئولان نهادها، مؤسسه‌ها، و سازمان‌های رسمی

رسانه به گوش می‌رسد. برای مثال، یکی از مسئولان فرهنگی کشور می‌گوید: «دوستان حوزه هنری باید در زمینه داستان‌نویسی و تدوین نظریه ادبی انقلاب اسلامی کمک کنند [...]». (برگرفته از «نظریه ادبی انقلاب اسلامی تدوین شود» ← منابع اینترنتی). هم او، در جای دیگر، نارضایتی خود را از بی‌اعتنائی ایرانیان به امر نظریه‌پردازی این‌گونه ابراز می‌کند:

از دانشگاه‌ها و سایر مراکز فرهنگی گلایه دارم چرا که هیچ‌گونه فعالیت‌هایی در جهت تدوین نظریه ادبی پیرامون ادبیات انقلاب انجام نشده در حالی که ادبیات انقلاب با ویژگی‌های خاصی که دارد، پس از ترجمه‌هایی که انجام شده، در دانشگاه‌های دیگر کشورها مورد توجه و نقد و بررسی قرار گرفته است. (برگرفته از www.hozehonari.com ← منابع اینترنتی)

اگر تاریخ اندیشه نادیده گرفته شود و از تأمل و تعمق درباره اندیشه نیز نشانی نباشد، به شنیدن این‌گونه سخنان چه بسا چنین پنداشته شود که اگر ما هنوز نظریه ادبی بومی نداریم، از این روست که خود نخواسته‌ایم و هنوز عزممان را جزم نکرده‌ایم که به نظریه‌پردازی و تدوین نظریه‌های گوناگون ادبی روی آوریم، تا به امروز از آن غافل مانده‌ایم یا به صرافتش نیفتاده‌ایم؛ اما حالا که متوجه اهمیت آن شده‌ایم، کافی است بخواهیم و دست به کار شویم.

اما اگر اندکی با تاریخ پیدایش و تکامل اندیشه‌ها آشنا باشیم و ماهیت و طبیعت اندیشه را بشناسیم، اگر از این حقیقت آگاه باشیم که اندیشه در خلأ جوانه نمی‌زند و زمینه و فضایی مساعد برای بردمیدن و بالیدن می‌خواهد، انتظار آن را نخواهیم داشت که بدون پدید آمدن آن زمینه و آن فضا اندیشه ظهور کند و پرورده شود. کافی است به این دقیقه توجه کنیم که اگر جهان غرب از رنسانس و به خصوص از قرن هجدهم، قرن روشن‌اندیشی و روشنگری، به این سو در علوم و فنون یگانه‌تاز میدان شده، در فضا و شرایطی این جایگاه را احراز کرده که برای پیدایش افکار نو، بهتر بگوییم، انقلاب فکری مساعد بل آستین آن بوده است.

آری، پیدایش و تکامل اندیشه بی‌چون و چرا در گرو اسبابی است. تاریخ جهان به روشنی نشان می‌دهد که اندیشه‌های نو و جریان‌ساز و راهگشا و مترقی در بستر مناسب پدید می‌آیند و تکامل می‌یابند؛ اگر هم، در مواردی بسیار استثنائی، در شرایط فقدان چنین بستری، اندیشه‌ای از ذهن نابغه‌ای سر بزند، امکان نفوذ و رشد نمی‌یابد.

در عوض، اندیشه، اگر شرایط مناسب برای پیدایش و بالیدن آن فراهم باشد، بی‌تردید پدید خواهد آمد و راه برای نفوذ و شیوع خود خواهد گشود و پرورش خواهد یافت و حتی هیچ نیرویی نخواهد توانست از نشر و تکامل آن جلوگیری کند.

از آنچه گذشت، برای بحث نظریه‌های ادبی این نتیجه به دست می‌آید که ما صاحب نظریه ادبی بومی ارزشمندی نخواهیم شد مگر زمانی که شرایط تاریخی لازم - مجموعه‌ای از مؤلفه‌های متعدد از جمله شرایط مناسب اجتماعی و فرهنگی و علمی - در جامعه ما حاکم شود. پس اگر نمی‌خواهیم فقط مصرف‌کننده نظریه‌های ادبی غرب باشیم، شایسته است، به جای فراخوان نظریه‌پردازی، در ایجاد شرایط تاریخی لازم برای نظریه‌پردازی سهیم گردیم و اطمینان داشته باشیم که وقتی این شرایط به وجود آمدند، نظریه ادبی بومی هم، به اقتضای احساس نیاز، بی‌هیچ فراخوانی پدید خواهد آمد.

هرگاه آنچه گفته شد کسانی را که، در شرایط کنونی، بر تدوین نظریه ادبی بومی اصرار می‌ورزند قانع نکند، این سؤال پیش می‌آید که آیا این نظریه بناست، به لحاظ کیفیت، قابل ارائه در مقیاس جهانی باشد یا تنها به کار خود ما آید. در حالت اول، چگونه و براساس چه تصویری می‌توان انتظار داشت جامعه‌ای که در طول دوران چند صد ساله بیداری و جهش‌های اعجاب‌انگیز نظری غرب دستاورد نظری چندانی نداشته بتواند یک شبه مسئله آموز غرب شود؟ در حالت دوم، آیا عاقلانه است که نظریه‌های ساخته و پرداخته و آماده غرب را کنار بگذاریم و نظریه‌ای خام‌تر و پرورش نیافته‌تر را به صرف اینکه خود آن را پدید آورده‌ایم اختیار کنیم؟

سرانجام جا دارد در اینجا به دو اشتباه اشاره شود که موجب گشته‌اند گروهی بر این گمان راسخ گردند که باید و می‌توان در شرایط کنونی نظریه ادبی بومی پدید آورد. اشتباه اول به سابقه نظریه‌پردازی و نظریه‌های ادبی در غرب مربوط می‌شود. به عنوان شاهد نظر افکنیم به آنچه عباس مخبر در جلسه اول «همایش بررسی وضعیت نقد ادبی در ایران» گفته است:

نظریه ادبی در جهان سابقه‌ای طولانی ندارد. فرمالیسم روس در دهه ۶۰ به دنیای غرب می‌رسد. دهه ۶۰ یعنی چهل سال پیش، نظریه‌های ادبی که الآن ما داریم عمدتاً متعلق به اواخر دهه ۶۰ هستند یعنی بعد از ۱۹۶۸ و حدود سی سال از تاریخ تولد آنها می‌گذرد. نقد

جدید امریکایی یک مقدار مقدّم بر اینهاست، البتّه به لحاظ شناخته شدن در غرب، چون فرمالیسم روس جلودارتر است ولی در سال ۱۹۶۰ معرفی می‌شود. نقد جدید متعلّق به ۳۰-۱۹۲۰ است. بنابراین، این نقدها و نظریه‌ها در جهان سابقه خیلی طولانی ندارند. [...] این طور نیست که از صد سال پیش غربی‌ها یک نقد عجیب و غریبی داشته‌اند و اینجا نبوده است. (برگرفته از «بررسی وضعیت نظریه ادبی...»، ص ۲۹)

برای خواننده‌ای که پیدایش نظریه‌های ادبی را جدا از تاریخ تکامل اندیشه نمی‌نگرد، ناگفته پیداست که این‌گونه محاسبات مبنای درستی ندارند، چرا که مکاتب علمی-فلسفی شالوده نظریه‌ها در آنها لحاظ نمی‌شود. تقریباً همه نظریه‌های مهم و معروف ادبی بر اساس اصول و فرضیه‌های یک یا چند مکتب علمی-فلسفی ارائه می‌شوند و نمی‌توان تاریخ آنها را از تاریخ این مکاتب مادر جدا کرد. برای مثال، نمی‌توان بر اساس این واقعیت که نظریه ادبی روان‌کاوانه در دهه هفتاد میلادی به عنوان نظریه ادبی مستقل ظهور کرد (Widmaier-Haag 1999, S. 21)، تاریخ بیش و کم صد و ده ساله علم روان‌کاوی را، که پایه و اساس آن است، به کلی نادیده گرفت و ادعا کرد که این نظریه فقط سی تا چهل سال سابقه دارد. فرمالیسم روسی نیز، هرچند در دهه ۱۹۵۰ میلادی توجّه اروپا را جلب کرد (Städike 2001, S. 131)، حدوداً سه دهه پیش از آن، یعنی در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۰، تدوین شده بود (Sturrock 2003, S. 99; Pavis 1998, S. 153). به علاوه، فرمالیسم روسی مبتنی بر آموزه‌های مکاتبی است چون سمبولیسم، فوتوریسم روسی (Wilper 2001, S. 275)، و فلسفه زندگی هانری برگسون^۱ (Killy Literaturlexikon, Bd. 13, S. 310) که طبعاً از خود آن قدیم‌ترند و نمی‌توان سابقه آن را از تاریخ این مکاتب جدا دید. بی‌توجهی به ریشه‌های علمی-فلسفی نظریه‌های ادبی غربی که سابقه‌ای قدیم‌تر از تاریخ تدوین آنها دارند موجب می‌شود که نظریه‌پردازی ادبی را سهل‌تر از آنچه هست بپنداریم.

اشتباه دیگر را می‌توان دریافت نادرست از مفهوم خودباوری جمعی خواند - دریافتی که متأسفانه به عرصه ادبیات و نظریه ادبی محدود نیست بلکه نزدیک است به پدیده‌ای گسترده و فراگیر و البتّه زبان‌بار در فرهنگ امروزین ما بدل گردد.

1) Henri Bergson

در این دریافت، رابطه خودباوری و واقعیت گسسته می‌شود یعنی جامعه خود را مجاز می‌شمارد که، بدون توجه به توانایی‌ها و امکانات واقعی خویش، به هر میزان که بخواهد خودباور باشد. گویی ما ایرانیان اینک چاره واپس ماندگی تاریخی خود را نه در تلاش برای شناسائی جایگاه واقعی خویش در جهان و کشف موجبات واپس ماندگی و رفع آنها بلکه در فرار به جلو، یعنی صرفاً در خودباوری می‌جویم بی آنکه از خود بیرسیم خودباوری ما تا چه اندازه با توانایی‌ها و امکانات بالفعل و بالقوه ما در تناسب است. این دریافت نادرست از خودباوری بر بحث نظریه و نظریه‌پردازی ادبی نیز سایه افکنده است. به عنوان شاهد نگاهی می‌اندازیم به آنچه علی اصغر محمدخانی درباره پیشرفت‌های ادبیات‌شناسی در ایران می‌نویسد:

در دو دهه اخیر، فعالیت‌های مؤثری در حوزه نقد ادبی صورت گرفته است که آینده امیدبخشی را در این عرصه نشان می‌دهد. نقدنویسی و نظریه‌پردازی و ترجمه متون نقد و نظریه ادبی در ایران در دهه هفتاد روند خوبی را [کذا] داشته است. نویسندگان، مترجمان، و نظریه‌پردازان عموماً جوان [تأکید از نویسنده مقاله است] در عرصه نقد ادبی به راستی دستاوردهایی درخشان در عرصه نگارش، آفرینش، و ترجمه متون نقد ادبی داشته‌اند که اکنون بیشتر اهل اندیشه و نقد و ادبیات با نام‌های آنها آشنايند. (محمدخانی، ص ۳)

در ابتدای مقاله، گفته شد که، در دو دهه اخیر، توجه به نظریه‌های ادبی در ایران بیشتر شده، بحثی پایدار در زمینه نظریه‌های ادبی جریان دارد، و آثار مفیدی درباره نظریه‌های ادبی ترجمه و تألیف شده‌اند. اما آیا هیچ‌یک از اینها را می‌توان نظریه‌پردازی شمرد؟ معلوم نیست محمدخانی از کدام دستاوردهای درخشان نظریه‌پردازان عموماً جوان سخن می‌گوید. باری، خودباوری از این دست در بحث نظریه‌های ادبی باعث شده است تا گروهی ابعاد کاری را که پیش‌رو داریم خرد بیندارند و، بدون توجه به شرایط نامناسب تاریخی، بر ضرورت نظریه‌پردازی در موقعیت کنونی پای بفشارند.

خلاصه آنچه گفته شد اینکه اصرار ورزیدن بر تدوین نظریه ادبی بومی در شرایط فعلی جز اتلاف وقت و نیرو حاصلی ندارد. برای دستیابی به نظریه ادبی باید در فراهم آوردن شرایط علمی و فرهنگی و اجتماعی مناسب یا، به عبارتی، ایجاد بستر تاریخی مناسب برای نظریه‌پردازی کوشید و جز این هیچ اقدام و تلاشی سودمند نخواهد افتاد. اما،

در شرایط کنونی، مفیدترین فعالیت در زمینه نظریه‌های ادبی مطالعه عمیق و جدی نظریه‌های ادبی غربی و سعی در درک صحیح کاربرد درست آنها در نقد متون است تا از این راه بتوانیم به نقدی روشمند دست یابیم و وضعیت نقد ادبی را در ایران بهبود بخشیم.

کاربرد نظریه‌های ادبی در نقد متون

سوء تفاهم دیگری که به آن اشاره شد به کاربرد نظریه‌های ادبی در نقد متون مربوط می‌شود. استفاده از نظریه‌ها در نقد متون ادبی تا حدودی محل بحث و اختلاف نظر است. در جهان غرب نیز، که تقریباً همه نظریه‌های ادبی مشهور دوران مدرن در آن پدید آمده‌اند، برخی صاحب‌نظران در ادبیات با نقد متون بر پایه نظریه‌های ادبی موافق نیستند. برای مثال، یکی از ایرادهایی که بعضی منتقدان بر نقد نظریه‌محور می‌گیرند آن است که این نقد ادبیات و درک ادبیات را به حوزه‌ای تخصصی محدود می‌سازد که به نظر آنان با طبیعت ادبیات مغایرت دارد. اما، به رغم این انتقاد و برخی انتقادات دیگر، استفاده از نظریه‌های ادبی در نقد سیر صعودی دارد. علت آن را باید در ماهیت نظریه‌های ادبی سراغ گرفت. نظریه‌های ادبی، هرچند در بسیاری موارد روشی عملی نیز برای نقد متون ارائه می‌دهند (→ Tepe, Rauter & Semlow 2009, S. 10)، در اصل، ادبیات را تعریف می‌کنند. هر نظریه ادبی تعریفی خاص از ادبیات و نگاهی ویژه به آن است. از اینجا معلوم می‌گردد که چرا نقد ادبی بیش از پیش بر نظریه‌ها تکیه می‌کند و نقدی که به نظریه‌های ادبی بی‌توجه باشد در ادبیات‌شناسی امروز دیگر چندان جایگاهی ندارد. آری، مهم‌ترین تفاوت نقد نظریه‌محور و نقد فارغ از نظریه آن است که اولی بر تعریفی مشخص از ادبیات مبتنی است و دومی نه. در جهانی که از هر علمی انتظار می‌رود اصول و مبانی و حتی روش و ابزارها و دامنه شناخت خود را به روشنی مشخص کند، نمی‌توان نقدی را که تعریفی از موضوع خود نداشته باشد از مقوله علم دانست و جدی گرفت.

بحث ادیبان کشور ما درباره نظریه ادبی اغلب نشان از سوء تفاهمی در رابطه با کاربرد نظریه در نقد دارد و این سوء تفاهمی است که از درک نادرست ماهیت نظریه ادبی ناشی می‌شود. عمده‌ترین انتقاد ادیبان ما به نقدهایی که بر اساس نظریه ادبی

صورت می‌گیرند آن است که ناقد نظریه را بر متن تحمیل می‌کند. برای نمونه نگاه می‌کنیم به آنچه عبدالعلی دستغیب و محمود فتوحی هریک در مصاحبه‌ای اظهار کرده‌اند: اولی در مقام ادیبی برون‌دانشگاهی و دومی در مقام ادیبی از حوزه دانشگاه.

دستغیب:

گرایش دیگری در این زمینه [نقد ادبی] نیز هست که پیروان آن به نظریات جدید نقد شالوده‌شکنی و تأویلی و ساختارگرا توجه بیشتری می‌کنند. هرچند ایشان ظرایفی هم در کارهای ادبی و قصه‌نویسی کشف کرده‌اند، اما عیب عمده آن این است که نظریات ادبی بر آنچه درون متن است مقدم می‌شوند و، در واقع، نظریه بر متن حاکم می‌شود که کار درستی نیست. (برگرفته از «چهل سال نقد عمر به پای نقد ادبی»، ص ۱۱۵)

فتوحی:

نقد ادبی در دانشگاه با یک بحران روبه‌روست و آن عبارت است از تصادفی بودن تصمیم نقد؛ به عبارتی تصادف نظریه با متن. غالباً انتخاب نظریه و روش چندان با انگیزه‌های جدی همراه نیست. یک نظریه انتخاب می‌شود بدون اینکه بنیادهای فلسفی و روش‌شناختی آن دقیق بازشناخته و واکاوی شود. بعد متن ادبی فارسی به طور تصادفی انتخاب می‌شود و چارچوب نظریه و روش بر آن تحمیل می‌شود. این شیوه که به سرعت به کلیشه‌های روزمره و سطحی‌نگرانه تبدیل می‌شود، ناشی از فقر تفکر نظری و فقدان بنیادهای فلسفی در مطالعات ادبی فارسی است. در چنین نقدهایی متن ادبی فارسی قربانی روش و ساختار گزینشی منتقد می‌شود. در بهترین صورت، انگیزه نقد معرفی نظریه و روش است نه بازشناسی و قضاوت درباره متن. (برگرفته از «برگزاری نخستین همایش ملی نقد ادبی» ← منابع اینترنتی)

در این انتقاد از نقدهای نظریه‌محور، سوء تفاهمی که به آن اشاره شد نمایان می‌گردد. از نظر انتقادکنندگان کاربرد صحیح نظریه‌های ادبی در نقد متون آن است که برداشت آزاد خود را از متن داشته باشیم و گهگاه نگاهی هم به نظریه‌های ادبی بیندازیم، تا ببینیم برداشت ما با کدام نظریه در تطابق و با کدام در تضاد است و نه آنکه از اول، با تکیه بر نظریه ادبی معینی، با متن برخورد کنیم. به عبارت دیگر، انتقادکنندگان استفاده از نظریه‌های ادبی را در نقد می‌پذیرند؛ اما این حق را برای ناقد قائل نیستند که از دریچه دید نظریه معینی به متن بنگرد، حال آنکه فایده نظریه در نقد ادبی دقیقاً همین است و اصولاً نظریه‌های ادبی کاربرد دیگری در نقد ندارند جز آنکه متن را بر اساس فرضیه‌های آنها نقد کنیم. آری، انتقاد از نقدی که کاملاً مبتنی بر فرضیه‌های نظریه‌ای ادبی باشد نشان‌دهنده

سوء تفاهمی بزرگ در رابطه با کاربرد نظریه‌های ادبی در نقدِ متون است. این سوء تفاهم، بدون شک، ریشه در درکی نادرست از ماهیت نظریه‌های ادبی دارد. در این دریافت، نظریه‌های ادبی فقط ابزاری کمکی برای نقدند و باید مراقب بود تا در استفاده از آنها افراط نشود. اما اگر نظریه‌ی ادبی را به حیث آنچه هست، یعنی تعریفی خاص از ادبیات و نگاهی ویژه به آن، تلقی کنیم، ناقد را محق می‌شماریم که متن ادبی را از دیدگاه نظریه‌ی ادبی نقد کند. با این نگاه، اصولاً نقدی را که مبتنی بر نظریه‌ی ادبی نباشد - یعنی هر آنچه درباره‌ی متن می‌گوید بر اساس نظریه‌ی ادبی معینی از آن استخراج نشده باشد - جدی نمی‌توان گرفت؛ زیرا، چنان نقدی بر اساس تعریف مشخصی از ادبیات صورت نگرفته و، بدین قرار، کمترین انتظاری را که امروزه از نقد ادبی علمی می‌رود، بر نمی‌آورد. بدیهی است که هر نظریه‌ای نمی‌تواند مبنای مناسبی برای نقد هر متن باشد و نتایج حاصل از نقد متنی واحد بر پایه‌ی نظریه‌های گوناگون به یک اندازه مطلوب نیست. گاه نظریه‌ای قادر به کشف و شرح ظرایف متنی نیست. اما این را باید نقص و عیب آن نظریه دانست، عیب و نقصی که هیچ نظریه‌ای کاملاً از آنها مبرا نیست، ولی امکان نقد متن بر اساس نظریه‌های متعدد را، به حیث یک اصل منتفی نمی‌سازد.

سرانجام، آنچه در اهمیتِ اتکای نقد ادبی بر نظریه گفته شد، هرگز بدان معنی نیست که هر نقادی باید هوادار یا پیرو نظریه‌ی ادبی خاصی باشد. هر نظریه‌ی ادبی پنجره‌ای است که می‌توان از آن به ادبیات و متون ادبی نگریست. هرچه شمار پنجره‌ها بیشتر باشد، یعنی هرچه از دیدگاه نظریه‌های بیشتری به متن نگاه کنیم، دریافتی جامع‌تر از متن به دست می‌آوریم. ناقد ادبی امروز می‌کوشد، در حد امکان، با نظریه‌های گوناگون ادبی آشنا گردد تا بتواند از دیدگاه‌های هرچه متنوع‌تر به متون بنگرد. اما همچنان که انسان قرن بیست و یکم دیگر تفسیری واحد از جهان را به عنوان یگانه تفسیر درست نمی‌پذیرد و از دریچه‌ی ایدئولوژی واحدی به جهان نمی‌نگرد، ناقد ادبی این قرن هم هیچ‌یک از نظریه‌های ادبی را به حیث یگانه نظریه‌ی معتبر تلقی نمی‌کند.

منابع

«بررسی وضعیت نظریه‌ی ادبی در ایران پس از مشروطه (همایش بررسی وضعیت نقد ادبی در ایران، جلسه اول)»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۴۴ (خرداد ۱۳۸۰)، ص ۱۸-۲۹.

- «چهل سال نقد عمر به پای نقد ادبی: گفت‌وگو با عبدالعلی دستغیب (منتقد و مترجم)»، ادبیات داستانی، ش ۴۱ (پاییز ۱۳۷۵)، ص ۱۰۶-۱۱۶.
- محمدخانی، علی اصغر، «یادداشت ماه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۴۳ (اردیبهشت ۱۳۸۰)، ص ۳.
- Killy *Literaturlexikon: Autoren und Werke deutscher Sprache*, Hg. Walther Killy, 15 Bde, Bertelsmann Lexikon Verlag, Gütersloh, München 1988-1993.
- Pavis, Patrice (1998), *Dictionary of the theatre: Terms, Concepts, and Analysis*, translated by Christine SHANTZ, University of Toronto Press, Toronto, Buffalo, London.
- Städike, Klaus (2001), "Interkulturelle Mystifikation von Theorie: Michail Bachtin und die Bachtinologie", *Theorie als Kulturelles Ereignis*, Hg. Klaus Ludwig Pfeiffer u. a., unter Mitarbeit von Ingo BERENSMeyer, de Gruyter, Berlin u. a., S. 131-154.
- Sturrock, John (2003), *Structuralism*, Blackwell Publishing, Malden, Oxford.
- Tepf, Peter, Jürgen Rauter und Tanja Semlow (2009), *Interpretationskonflikte am Beispiel von E. T. A. Hoffmanns «Der Sandmann»*, Königshausen und Neumann, Würzburg.
- Widmaier-Haag, Susanne (1999), *Es war das Lächeln der Narziß: die Theorien der Psychoanalyse im Spiegel der literaturpsychologischen Interpretationen des «Tod in Venedig»*, mit einem Vorw. von Wolfgang Meriens, Königshausen und Neumann, Würzburg.
- Wilper, Gero von (2001), *Sachwörterbuch der Literatur*, 8., verb. u. erw. Aufl., Alfred Körner, Stuttgart.

منابع اینترنتی

- <http://www.hozehonari.com/Default.aspx?page=6654§ion=newsItem&mid=36018&pid=2088>
 تاریخ انتشار: ۱۳۸۹/۰۶/۲۷، تاریخ مراجعه: ۱۳۸۹/۰۷/۰۱.
- «برگزاری نخستین همایش ملی نقد ادبی»
<http://isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1606820&Lang=p>، تاریخ انتشار: ۱۳۸۹/۰۶/۱۴،
 تاریخ مراجعه: ۱۳۸۹/۰۸/۰۲.
- «درباره شعر میثرائیک، شعر حافظه ملی»
<http://baharsabz.com/default2.asp?id=929720238&template=103>، تاریخ انتشار: ۱۳۸۸/۱۲/۲۳،
 تاریخ مراجعه: ۱۳۸۹/۰۷/۰۱.
- «نظریه ادبی انقلاب اسلامی تدوین شود»
<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=1151308>، تاریخ انتشار: ۱۳۸۹/۰۶/۲۳،
 تاریخ مراجعه: ۱۳۸۹/۰۷/۰۱.

